

دکتر کزازی در گفت‌وگو با فرهنگ‌روز

بخش پایانی
ادامه از شماره قبل

دیگر روندها و هنجارهای اجتماعی هم در دگرگونی زبان اثر گذار بوده است. صوفیان ما چون نمی‌خواستند رازهای درویشی را پشت باز کرده و برهنه در سروده‌های خویش باز گویند به ناچار از زبانی رمزی و نمادین بهره می‌جستند تا تنها شایسته‌گان و کسانی که آمادگی شنیدن این پیام‌های راز آلود را دارند بتوانند از آن‌ها بهره بگیرند. از سویی دیگر زمانی که ایرانیان با ادب اروپایی آشنا می‌شوند و با دیدگاه و اندیشه‌های نو بر می‌خورند، زبان دگربار خود را با این دیدگاه‌ها و اندیشه‌ها هم‌آهنگ می‌گرداند. باز می‌گردد به آن سادگی و بی‌پیرایگی پیشین. به هر روی هر شیوه هنری و هر دبستان ادبی، زادنی دارد و پروردن و بالیدنی و در پی آن نیز پژمردگی و مرگ!!

زمانی که آن شیوه از فرازندگی و تعادل دور می‌شود به گزافه‌گی دچار می‌آید و زمینه‌ی نابودی خود را فراهم می‌آورد. به همین سبب شعر هنرورزانه آن چنان در به کار بردن هنرهای ادبی بر گزاف پیش رفت که رسایی و روشنی معنایی خود را از دست داد. از آن جا بود که این زبان برای باز نمودن اندیشه‌های جهان‌شناختی و فلسفی به کار نمی‌آمد. به ناچار باید آن را دگرگون می‌کردند. اما به هر روی من بر آنم که زیباترین پاسدار ادب پارسی به ویژه در نوشتار و در نثر، همان‌ها است که به پارسی سرشتین، به پارسی ساده، روشن و روان نوشته شده است. شما اگر نوشته‌های روزگار سامانی و عزنوی را بخوانید یا آثاری که همان شیوه را در

خردگرایی است به کار می‌گیرند با خرد در پیوند است. زبانی است که خرد را می‌زیند. اما اندک اندک که پیام و اندرونه در سخن پارسی دگرگونه می‌شود، زبان نیز هم پا و هم ساز با آن دگرگونی می‌پذیرد. زیرا ما می‌رسیم به روزگاری که سخن پارسی به خدمت اندیشه‌های صوفیانه در می‌آید. چون صوفیان بزرگ ما در خداشناسی و در راه بردن به دوست، خرد را ناکارآمد می‌دانسته‌اند بر آن بوده‌اند که می‌باید از نیرویی تواناتر و راه برتر که شیفته‌گی عشق است در این راه بهره جست. زبانی را نیز که به کار برده‌اند با این دگرگونی در پیام هماهنگ بوده است. از آن جا است که ما در این روزگار به زبانی نگارین و هنرورزانه باز می‌خوریم. از سوی



س: شما گفتید که فردوسی شاعری خردورز است و خیام هم در دوره خودش خردورز بوده است و همه همین طور. ما هر چه از این بزرگان فاصله می‌گیریم روی آوردن به استعاره و پیچش کلام و تجرید بیشتر می‌شود. ما اوج آن را در دوره تیموری و صفوی می‌بینیم، اما در دوره مشروطیت باز این استعاره‌ها، تجریدها و پیچش‌ها کم‌تر می‌شود و به نوعی باید بگوییم که این خردگرایی را در دوره مشروطیت هم می‌بینیم و متأسفانه پس از آن به طور مفراطی باز به این تجریدها می‌پردازیم، علت این امر چیست و چه ارتباطی می‌تواند بین سده چهارم و بعد از آن و دوره مشروطیت داشته باشد.

ج - به این پرسش از دیدگاه‌های گونه‌گون می‌توان پاسخ داد، اما شاید پاسخ نهادین به پرسش شما این است که دگرگونی زبان یا «پیکره» هم ساز است با دگرگونی پیام یا «اندرونه». به سخن دیگر اگر ما در سروده‌های کهن و در آن چه که سخن وران بزرگ خراسان در پیوسته‌اند بنگریم با زبانی روشن و روان و خردورزانه رو به رو هستیم و این می‌تواند از آن روی باشد که این سراینده‌گان خرد را ارج می‌نهادند، یا خود خردمند بوده‌اند. زیرا زبان خراسانی چون زبان رسایی و روشنی است در سرشت خود روشنگر است، راهنما است. خرد نمی‌تواند به شیوه پیچیده و درهم و دشوار رفتار کند. زیرا کار خرد روشنایی بخشیدن و راه نمودن است. از این روی زبانی که سخن وران خراسان که روزگار



نگارش آن‌ها نویسندگان به کار گرفته‌اند، می‌بینید که این آثار با همه‌ی سادگی و بی‌پیرایه‌گی به هیچ روی با نثرهای دشوار هنرورانه‌ای که منشیانه خوانده می‌شوند سنجیدنی نیستند. درست است که کلیله و دمنه، به هر روی اثری است گران سنگ، هنرورزی نیز در آن، آن چنان هنوز بر گزاف و مایه‌ی تاریکی سخن نشده است. اما به هر روی من خود خوش‌تر می‌دارم که به جای کلیله و دمنه‌ی نصرالله منشی، داستان‌های بیدپای را بخوانم که همان کتاب است، اما به نثری ساده و روشن نوشته شده است. و این از آن جا است که آن زیبایی درونی و سرشتین روزگاری خام داشته می‌شود و زیبایی با ساخته‌ی برونی را ارج می‌نهد، و زبان به ناچار خود را با این دیدگاه در زیبایی شناسی هم آهنگ می‌کند. در روزگار مشروطیت هم شاید دیدگاه زیبایی‌شناسی دوباره دگرگون شده است. برای آن که آن شیوه به فرجام خود رسیده بوده است. از سویی دیگر نیازهای روز آشنایی با ادب اروپایی، برگردان اتفاق‌های اندیشمندان باختر زمین به زبان پارسی این زمینه را فراهم کرده است و این که ما دوباره به زبان و سخن ایران در نوشتار و در شعر باز گردیم.

س - پس از دوران مشروطیت وقتی که زبان دوره تکامل خودش را طی می‌کند، شعر نو پیدا می‌شود و نیما دگرگونی بنیادی در شعر ایجاد می‌کند. شما نظرتان راجع به شعر نو چیست؟

ج - این هم زمینه‌ی دراز دامانی دارد. اگر بخواهیم بدان در پیچیم سخن سخت به درازا خواهد کشید. من دیدگاه خود را در این باره در چند گفت و شنود که به چاپ رسیده است باز نموده‌ام. اگر خوانندگان شما به این زمینه علاقه‌مند باشند می‌توانند این گفت و شنودها را بخوانند. واپسین گفت و شنودی

که من انجام داده‌ام و به گونه‌ای دیدگاه من درباره شعر امروز ایران، به ویژه آن چه را که شعر پیش‌تاز می‌نامند در یکی دو روز پیش در روزنامه‌ی هم‌شهری به چاپ رسیده است. اما اگر شما در می‌ایستید که من پاسخی به این پرسش بدهم این کار را خواهم کرد، اما این زمینه‌ای نیست که بتوان در پاسخی کوتاه آن را به شایسته‌گی روشن کرد و دادکار را داد.

- استاد سپاس گزارم. من پرسشی درباره خودم دارم و آن این است که بسیاری از دانشجویان در کلاس‌های درسی من در دانشگاه با این موضوع رو به رو هستند. سهراب سپهری را همه می‌شناسیم که یکی از شاعران مدرن شعر نو می‌باشد و در این هیچ تردیدی هم وجود ندارد. اما بسیاری از این نسل جوان، منظوم نسل انقلاب است و نسل بعد از جنگ. این‌ها هیچ اطلاعی از شعر نو، شعر نیما و شعر فروغ و امثال آن را ندارند و حتی نمی‌توانند یک مصرع آن را بگویند، اما به گونه‌ای افراطی مجذوب سهراب سپهری و شعر او هستند و به گونه‌ای که او را خیلی برتر از سعدی و مولانا و حافظ می‌دانند. من فکر می‌کنم این نسل جوان و آن‌هایی که این گونه فکر می‌کنند به نوعی دارند خردشان را زیر پا می‌گذارند و برای این منظور از نردبانی مانند شعر سهراب سپهری استفاده می‌کنند این افراد اگر چه مجذوب شعرهای «هشت کتاب» سهراب هستند، اما اصلاً شعر او را درک نمی‌کنند. با این وضعیت چه‌گونه باید برخورد کرد و اصولاً چرا چنین فکر و ایده‌ای در بین جوانان ایجاد شده است؟ نظر شما در این مورد چیست؟

ج - پاسخ پرسش را خود شما کمابیش دادید. ببینید من ناچارم این نکته را یاد کنم که خود هیچ ستیزی با هیچ شیوه و گونه‌ای

در شعر و شاعری ندارم. من بر آنم که هرکس آزاد است به هر شیوه‌ای که می‌خواهد بسراید. آفرینش هنری در سرشت و گوهر خود رهایی و آزادگی را نهفته دارد. هر هنرمندی به گونه‌ای انسانی است که بر آن چه هست می‌شورد. می‌کوشد که بندها را بگسلد و هر آزمون هنری به ناچار آزمونی است که روی برگستن بندها دارد.

اگر ما بخواهیم برای هنر برنامه‌ای از پیش بریزیم و هنرمند را در بندهایی بیفکنیم، آفرینش هنری را به راستی از میان برده‌ایم. اما به همان سان که سخنور و هنرمند آزاد است که به هر شیوه که می‌خواهد بسراید و یا بیافریند، هنر دوستان هم آزادند که آن سروده و یا آفریده هنری را بپسندند یا نپسندند. دشواری بزرگ روزگار ما این است که این آزادی بدان سان که می‌سزد در نظر گرفته نمی‌شود. به سخن دیگر از پاره‌ای از سخنوران این روزگار بت‌هایی ساخته شده است. کسانی این بت‌ها را می‌پرستند و به هیچ روی بر نمی‌تابند که شما کم‌ترین نقدی از این بت‌ها انجام بدهید. می‌خواهند که همه‌گان در آن پرستش با آنان هم باز باشند. این پرستش هم برمی‌گردد بیشتر به ما نام‌هایی که در دامان ذهن مردمان افتاده است. این نام‌ها بدل شده‌اند به آن بت‌های تابوهای ادبی. این دوستداران دو آتشه بیشتر بدان نام‌ها دل بسته‌اند تا به سروده‌های این کسان. از آن جا است که یکی از این شاعران که نامی برآورده است «سهراب سپهری» است.

سپهری هم مانند هر سخنور دیگر سروده‌هایی دارد که پاره‌ای از آن‌ها زیبا است، دل‌پذیر است و پاره‌ای هنوز خام و ناپخته است و یا از اندیشه آن چنان دور است که سخن به تاریکی دچار شده است. او را هم مانند هر هنرمند دیگر می‌باید آزادانه بر

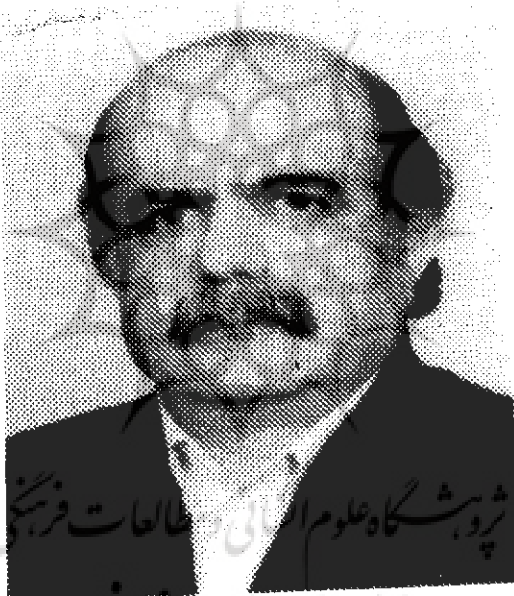


گردان‌های این ترانه‌ها که در باز آفریدن جهان اندیشه‌های خیام، در دل مردم انگلستان جای کرده‌اند. این برگردان بدل شده است به کتاب بالینی انگلستان که حتی مردم در کشتی هم باید با آن در پیوند باشند. س - استاد شما درباره شعر معاصر صحبت کرده‌اید و گفتمان‌هایی را هم داشته‌اید. در حال حاضر پرسش این است که آینده این شعر و ادبیات با توجه به پیشینه‌ی غنی که داشته‌ایم به کجا می‌انجامد؟ امروز ما شاهد وجود مجموعه شعرهای بسیار زیادی هستیم که به اصطلاح شاعر آن با بازی کردن با کلمات سروده‌هایی دارد که نام شعر بر آن نهاده و به وفور در بازار یافت می‌شود. آینده این شعرها از دید شما چه گونه است؟ یعنی این که این راه به کجا خواهد انجامید؟

ج - به هر روی این روی کرد به شعر خود هنجاری است نوید بخش. این که جوانان ایرانی دل بسته‌اند به این که شعر بگویند. این که آن سروده می‌شود چیست در رده دوم جای می‌گیرد. این روی کرد پر شور نشانه‌ی آن است که ما ایرانیان هنوز نیز شعر دوست‌ترین مردم جهان هستیم. بیهوده نیست که ایران شناسی گفته است که هیچ ایرانی نیست مگر این که بیتی در زندگانی خود سروده باشد. ایران از دیر زمان در درازای تاریخ خود همواره سرزمین سپند سخن بوده است. از این دید این روی کرد فرخنده است. اما آن چه می‌ماند این است که در میان انبوه این سروده‌ها و یا دفترهای شعر که پی در پی به چاپ می‌رسد اندکی ماندگار خواهند بود. زیرا از میان موشکاف‌ترین، خرده‌سنگ‌ترین، دل‌سخت‌ترین سخن سنج و منتقد روزگار و از این همه شعر بی‌گمان آن اندکی بر جای

جهان است، شور و هنگامه‌ای می‌آفرینند که این برگردان سال‌ها جزء کتاب‌های پر فروش در این سرزمین می‌گردد. آن چنان آمریکاییان دل به مولانا می‌بندند. که آن خواننده مردمی آمریکایی «مدونا» نیز یکی از این برگردان‌ها را در ترانه‌ای به آواز خوانده است.

یا چندی پیش من جستاری از بانویی فرانسوی ایران شناس را می‌خواندم که به فارسی برگردانده نشده است. بر پیشانی این جستار، این بانوی ایران شناس، نکته‌ای را یاد کرده بود که برای من بسیار دل‌پذیر بود.



برآنیم که هر ایرانی زمانی که این نکته را می‌خواند، از این روی که ایرانی است بر خود می‌نازد. او نوشته بود زمانی که کشتی غول آسای «تای تانیک» در اقیانوس غرق شد در کتاب‌خانه‌ی این کشتی از دیوان‌های شعر انگلیسی تنها چند نسخه از برگردان‌های فیتزجرالد از ترانه‌های خیام بوده است. از سخنوران دیگر انگلیس که هر کدام نامی در جهان ادب برآورده‌اند هیچ دیوانی، هیچ اثری در این کتاب خانه نبود. تنها ترانه‌های خیام در این کتاب خانه دیده می‌شد. این نکته نشانه‌ی این است که چه گونه بر

رسید و برجسته‌گی‌های شعر او را نشان داد. در آن بخش‌هایی که او آن چنان که می‌باید برجسته نیست و یا در سرودن ناکام مانده است، آن‌ها را نیز می‌باید آشکار داشت. من بر آنم که این گرایش‌ها در میان جوانان به ویژه به همان گرایش‌هایی بر می‌گردد که ما در زمینه‌های دیگر نیز می‌بینیم. یعنی چیزی باب روز می‌شود و پیروانی دارد. این پیروان خود نمی‌دانند از آن چه که پسند روز شده است پیروی می‌کنند. چون می‌بینند که دیگران این پسند را دارند، آنان نیز خواه ناخواه آن پسند را می‌پذیرند. این باب روز شدن می‌تواند برای نمونه در پوشاک، در شیوه زندگانی و یا در زمینه‌هایی از این دست باشد، گاهی نیز در گرایش‌های ادبی و هنری، اما این پسندها مانند هر پسندی دیگر، زمانی دارد. روزگاری فرا خواهد رسید که پسندی دیگر جای آن را می‌گیرد.

آن چه که همیشه پسندیده است رفتاری است، هنجاری است یا آثار هنری است که به راستی در سرشت، زیبا و دل‌آویز هستند. از همین رو است که مردم سعدی و حافظ و فردوسی و مولانا و خیام و سخنورانی از این دست را، آسوده از پسندهای روز و این که موج‌ها یکی پس از دیگری برخاسته‌اند و فرو رفته‌اند، دوست داشته‌اند. زیرا می‌توان گفت که این سخنوران گونه‌ای از پسندها را پدید می‌آورند که پسند فراگیر ملی است. پسند ایرانی است. این پسند در بند زمان و جایگاه نمی‌ماند. این سخنوران آن چنان در کار خود والایند که من نمونه‌ای می‌آورم از برگردانی خام و بی‌سرانجام مانند هر برگردانی دیگر از سروده‌های مولانا، سخنور سده هفتم ایران: در ایالات متحد که به هر روی از دید فن آوری و دانش امروز پیش رفته‌ترین کشور



خواهد ماند که به راستی از گوهره شعر برخوردار باشد.

س - برای ادبیات ایران باعث افتخار است که استاد فرهیخته‌ای مانند شما برای گفتار و نوشتار از فارسی سره و نو استفاده می‌کند و واژگان عربی در گفتار و نوشته‌هایش بسیار اندک است. این شیوه سخنوری شیرینی خاصی به گویش شما می‌دهد. من می‌خواستم بدانم عقیده شما از این گونه صحبت کردن چیست و از چه زمانی این انگیزه در شما ایجاد شد که این گونه به فارسی سخن بگویید؟

ج - به این پرسش چندین بار پاسخ داده‌ام. یک نکته این است که من به راستی آن گونه که گفته می‌شود به فکر فارسی سره نیستم. زیرا باور من این است که هیچ زبانی سره در هیچ جای جهان یافتنی نیست. و هیچ فرهنگی سره یا نژادی سره نمی‌توان یافت. آن چه که من می‌پسندم و به کار می‌گیرم در گفتار و نوشتار، زبانی است که هر چه بیش فارسی باشد. یا اگر از واژه بیگانه بهره می‌برم خود آن واژه بیگانه با هنجارها و ساختارهای زبان پارسی سازگار باشد، اگر ناچار از چنین واژگانی باید بهره جست. دو دیگر سخن این است که من تنها واژه زبان تازی را نمی‌کوشم که در گفتار و نوشتار به کار نبرم. هر زبانی دیگر نیز از دید من می‌تواند اگر به گراف از واژه‌گان آن وام بستانیم به زبان ما که زبان شکرین و شیوای شعر است گزند برساند. این گزند چیست و چه گونه به زبان می‌رسد خود زمینه‌ای است دراز. آهنگ که اگر بخواهم آن را بکاوم سخنم به درازا خواهد کشید.

هر زبانی ساختاری جداگانه دارد. ساختار آوا شناختی، ساختار معنی شناختی، ساختاری نحوی، ساختاری صرفی، حتی ساختاری دیگر که بدان چنان چه باید پرداخته نشده

است. بیرون از همه‌ی این‌ها من آن را منش زبان می‌خوانم. اگر ما از زبان‌های بیگانه واژه‌گانی را شتاب زده و خام به وام بگیریم بر این ساختارها اثر خواهد نهاد، بدان‌ها گزند و زبان خواهد رساند. زیرا این زبان‌ها چه در آن‌ها زمانه بنگریم چه هم زمانه، با زبان پارسی یکسان نیستند. زبان پارسی زبانی است بسیار پویا و پیش رفته. تا آن جایی که من می‌دانم زبان پارسی زبانی است که بیش از هر زبان دیگر به زبان ناب نزدیک شده است. خواست من از زبان ناب زبانی است که کارکردها در آن به راستی ارزش زبان شناختی داشته باشند. نیاز را در زبان بر می‌آورند.

به سخن دیگر رفتارها و هنجارها و کارکردهای برون زبانی و فرا زبانی که مایه‌ی گران باری و پیچیده‌گی و دشواری یک زبان می‌شوند، در زبان پارسی از میان رفته است. از این روی زبان‌های دیگر بر زبان پارسی از دید دگرگونی هم روزگار نیستند. زبان پارسی بسیار پیش رفته است. آن زبان‌ها هنوز در دوره‌هایی مانده‌اند که زبان پارسی دیری است که از آن دوره‌ها گذشته است. از این روی این زبان‌ها اگر با زبان پارسی در آمیزند بدان زبان خواهند رسانید. بدان می‌ماند که شما پاره‌ای از پلاس درشت را بر پرنیانی نغز بیفزایید. بی گمان این دو به هیچ روی با هم پیوند نخواهند گرفت، تنها پرنیان را پلاس از ریخت خواهد انداخت.

س - در چند سال اخیر نسل تحصیل کرده ما از واژگان بیگانه زیاد استفاده می‌کنند. انگلیسی، تازی و ... از انگلیسی بیش‌تر استفاده می‌کنند و این را جزء افتخارات خود نه حساب می‌آورند. برای حفظ زبان فارسی شما چه راه کاری را برای این منظور پیشنهاد می‌کنید؟

ج - راه کار بینادی این است که ایرانیان باور کنند که فرهنگ ایران و از آن میان زبان پارسی ارزش پاس داشت آن را دارد. اگر ما خود را باور کنیم این ناهنجاری‌ها خواه ناخواه از میان خواهد رفت. ما زمانی خود را باور می‌کنیم که خود را بشناسیم. من از این در، در پی آن نیستم که بگویم که ایرانیان برترین مردم جهان هستند از سر شوق و شیفته‌گی. زیرا این پذیرفتنی نیست. اما باور من این است که هر ایرانی اگر فرهنگ گران سنگ و درخشان دیرمان سرزمین خود را به درستی بشناسد، خویشتن را باور خواهد کرد. به خود خواهد نازید که ایرانی است و در این سرزمین سپند اهورایی زاده شده و بالیده است. اگر ما به فرهنگ‌های بیگانه دل می‌بندیم و یا در برابر آن‌ها وامی‌دهیم، از آن جا است که با خود بیگانه‌ایم و پیشینه‌ی خویش را نمی‌شناسیم. نمی‌دانیم که پای‌گاه و جای‌گاه ما در جهان کجا است! آن را باید سامان دهیم. اگر ما خود را بشناسیم خود را باور خواهیم کرد و در برابر فرهنگ‌های تازنده آسیب پذیر نخواهیم بود. در آن زمان هم برای زبان پارسی، چه بی هیچ گمان و گزافی که زبان نغز شعر است، بدان سان که می‌شود ارج و ارزش خواهیم نهاد.

س - استاد، خسته نباشید. آیا چیزی هست که شما بخواهید بگویید و من نرسیده باشم. ج - واپسین سخن من این است که مجله‌ی شما که نام گرمی و نازش خیز فردوسی را بر خود دارد با تلاش پرشور نویسندگان و دست‌اندرکاران بتواند نماینده شایسته‌ای برای زبان شکرین و شیوای پارسی و فرهنگ گران سنگ و دیرمان و جهانی ایران باشد. تا شایسته نامی چنین بزرگ و بلند بتواند بود.

پایان

با سپاس فراوان از استاد بزرگ معاصر

زبان و ادب پارسی دکتر کزازی

مجله‌ی فردوسی



خواهد ماند که به راستی از گوهره شعر برخوردار باشد.

س - برای ادبیات ایران باعث افتخار است که استاد فرهیخته‌ای مانند شما برای گفتار و نوشتار از فارسی سره و نو استفاده می‌کند و واژگان عربی در گفتار و نوشته‌هایش بسیار اندک است. این شیوه سخنوری شیرینی خاصی به گویش شما می‌دهد. من می‌خواستم بدانم عقیده شما از این گونه صحبت کردن چیست و از چه زمانی این انگیزه در شما ایجاد شد که این گونه به فارسی سخن بگویید؟

ج - به این پرسش چندین بار پاسخ داده‌ام. یک نکته این است که من به راستی آن گونه که گفته می‌شود به فکر فارسی سره نیستم. زیرا باور من این است که هیچ زبانی سره در هیچ جای جهان یافتنی نیست. و هیچ فرهنگی سره یا نژادی سره نمی‌توان یافت. آن چه که من می‌پسندم و به کار می‌گیرم در گفتار و نوشتار، زبانی است که هر چه بیش فارسی باشد. یا اگر از واژه بیگانه بهره می‌برم خود آن واژه بیگانه با هنجارها و ساختارهای زبان پارسی سازگار باشد، اگر ناچار از چنین واژگانی باید بهره جست. دو دیگر سخن این است که من تنها واژه زبان تازی را نمی‌کوشم که در گفتار و نوشتار به کار نبرم. هر زبانی دیگر نیز از دید من می‌تواند اگر به گراف از واژه‌گان آن وام بستانیم به زبان ما که زبان شکرین و شیوای شعر است گزند برساند. این گزند چیست و چه گونه به زبان می‌رسد خود زمینه‌ای است دراز. آهنگ که اگر بخواهم آن را بکاوم سخنم به درازا خواهد کشید.

هر زبانی ساختاری جداگانه دارد. ساختار آوا شناختی، ساختار معنی شناختی، ساختاری نحوی، ساختاری صرفی، حتی ساختاری دیگر که بدان چنان چه باید پرداخته نشده

است. بیرون از همه‌ی این‌ها من آن را منش زبان می‌خوانم. اگر ما از زبان‌های بیگانه واژه‌گانی را شتاب زده و خام به وام بگیریم بر این ساختارها اثر خواهد نهاد، بدان‌ها گزند و زبان خواهد رساند. زیرا این زبان‌ها چه در آن‌ها زمانه بنگریم چه هم زمانه، با زبان پارسی یکسان نیستند. زبان پارسی زبانی است بسیار پویا و پیش رفته. تا آن جایی که من می‌دانم زبان پارسی زبانی است که بیش از هر زبان دیگر به زبان ناب نزدیک شده است. خواست من از زبان ناب زبانی است که کارکردها در آن به راستی ارزش زبان شناختی داشته باشند. نیاز را در زبان بر می‌آورند.

به سخن دیگر رفتارها و هنجارها و کارکردهای برون زبانی و فرا زبانی که مایه‌ی گران باری و پیچیده‌گی و دشواری یک زبان می‌شوند، در زبان پارسی از میان رفته است. از این روی زبان‌های دیگر بر زبان پارسی از دید دگرگونی هم روزگار نیستند. زبان پارسی بسیار پیش رفته است. آن زبان‌ها هنوز در دوره‌هایی مانده‌اند که زبان پارسی دیری است که از آن دوره‌ها گذشته است. از این روی این زبان‌ها اگر با زبان پارسی در آمیزند بدان زبان خواهند رسانید. بدان می‌ماند که شما پاره‌ای از پلاس درشت را بر پرنیانی نغز بیفزایید. بی گمان این دو به هیچ روی با هم پیوند نخواهند گرفت، تنها پرنیان را پلاس از ریخت خواهد انداخت.

س - در چند سال اخیر نسل تحصیل کرده ما از واژگان بیگانه زیاد استفاده می‌کنند. انگلیسی، تازی و ... از انگلیسی بیش‌تر استفاده می‌کنند و این را جزء افتخارات خود نه حساب می‌آورند. برای حفظ زبان فارسی شما چه راه کاری را برای این منظور پیشنهاد می‌کنید؟

ج - راه کار بینادی این است که ایرانیان باور کنند که فرهنگ ایران و از آن میان زبان پارسی ارزش پاس داشت آن را دارد. اگر ما خود را باور کنیم این ناهنجاری‌ها خواه ناخواه از میان خواهد رفت. ما زمانی خود را باور می‌کنیم که خود را بشناسیم. من از این در، در پی آن نیستم که بگویم که ایرانیان برترین مردم جهان هستند از سر شوق و شیفته‌گی. زیرا این پذیرفتنی نیست. اما باور من این است که هر ایرانی اگر فرهنگ گران سنگ و درخشان دیرمان سرزمین خود را به درستی بشناسد، خویشتن را باور خواهد کرد. به خود خواهد نازید که ایرانی است و در این سرزمین سپند اهورایی زاده شده و بالیده است. اگر ما به فرهنگ‌های بیگانه دل می‌بندیم و یا در برابر آن‌ها وامی‌دهیم، از آن جا است که با خود بیگانه‌ایم و پیشینه‌ی خویش را نمی‌شناسیم. نمی‌دانیم که پای‌گاه و جای‌گاه ما در جهان کجا است! آن را باید سامان دهیم. اگر ما خود را بشناسیم خود را باور خواهیم کرد و در برابر فرهنگ‌های تازنده آسیب پذیر نخواهیم بود. در آن زمان هم برای زبان پارسی، چه بی هیچ گمان و گزافی که زبان نغز شعر است، بدان سان که می‌شود ارج و ارزش خواهیم نهاد.

س - استاد، خسته نباشید. آیا چیزی هست که شما بخواهید بگویید و من نرسیده باشم. ج - واپسین سخن من این است که مجله‌ی شما که نام گرمی و نازش خیز فردوسی را بر خود دارد با تلاش پرشور نویسندگان و دست‌اندرکاران بتواند نماینده شایسته‌ای برای زبان شکرین و شیوای پارسی و فرهنگ گران سنگ و دیرمان و جهانی ایران باشد. تا شایسته نامی چنین بزرگ و بلند بتواند بود.

پایان

با سپاس فراوان از استاد بزرگ معاصر

زبان و ادب پارسی دکتر کزازی

مجله‌ی فردوسی